

باید هیچ بود زنی درویشی بود و ده سال یکی جهود و این جهود طعای ساخته
بود یکی از فرزندان این زن گفت ای مادر من خان در هوا و جان تو از آن در صحنه
و آخر دوزی بدست می آید و نیز حیل بکن و بجایه حساب در دشت باشد باز طعم
آوری که ما گرسنه ایم بیاورد و بار بهار مرغ را در آمد چیزی حاصل شد بخانه باز
آمد که این که ای فرزندان آب و زمین برید هیچ حاصل نشد فرزند گفت و زن
دو مرتبه بصومعه نگاه نکرده است بکار دیگر در دشت و شاید بصومعه نود نکرده
و فقر و فاقه ما معلوم شود کند و باز محرم بیرون آمد و حال با فرزندان
حکایت کرد جهود را در دوزخ آتش کشت که چند بار این زن در آمد مکرر قصه
دارد و منم میدارد که بگو بد آهسته بدی سر این زن آمد و گوش داشت شنید
که فرزندان میکنند از اینج که سستی ما و پیش ازین طاقت نمیداد و میگفت
چند کردت گوشیدم نداد جهود چون آن بشنید بخانه آمد خوانی لباحت و طعای
بروی نهاد و بخانه ایشان برد آن فرزند خورد و چون طعام بد کرد سستی گرفت گفت
خداوند ما را بخندان گرسنه داشتی که نزد شمن رسوا شدیم خدا یا او ما را نان
داد تو او را ایمان ده دری اجابت کشاده بود در حال عجاب شد و جهود ایمان
آورد و بخانه خود آمد زن و وی گفت این آن حال نیست که در رویت پیش ازین بود

گفت

بی ایمان

گفت ای زن رفتن ایمان باز آمدن زن و حمله اهل بیت ایمان آوردند تا فرعون
بی عون نان میداد هر چند آنرا بیکم اعلی میگفت آنرا در غرق نمیکرد و سبحان
رب العالمین کوی که نان دهد و آگاهی از آن و رخ و بران شود **الفصل الحادی**
و النهمون توله تعالی و هو الذی یقیل التوبه عن عبادہ الایه و حتی که عم
بغیر را کشته بود چون بیامد و بر او قبول کرد ما هرگز هیچ کس را نکشته ایم و
خون بناحق نداریم ما را بکار قبول نکند و حقیقه الکلی از سر ساری عیب بود نزد
متر عالم صلی الله علیه و سلم آمد تا ایمان آورد گفت خدای تو بزرگوارتر که من هفتاد
دختری خود را زنده در جبه انداخته ام و خساره ابو بکر سرخ شد و او را گفت چرا
کردی گفت از ننگ آن ناچار چون نمود امادی بنود رسول با بویگر اشارت کرد
که درشت مگوی تا صید نرمد حق تعالی آیه فرستاد که ان الله یغفر الذنوب
حقیقا و حبه ایمان آورد خدا با ما هیچ فرزندی را نکشته ایم و جز نوا بر مستند
ایم اوی تر بود که ما را از محبت خود محروم نکرد ای بانو به بیمارزم بی تو به بیمارزم
لیکن توبه کن تا بتوبه کردن ستوده شوی و من با هر زدن ستوده بوم در نزد
متر عالم صلی الله علیه و سلم آمد که ای بلبل ایمان را از بیماری زنی ناست و طبیعتی
مرا حد زن تا پاک شوم متر عالم صلی الله علیه و سلم دفع کرد زن باز آمد ای